

مسئله گیلان و مکاتبات بین دولت عثمانی و دولت صفوی، در فاصله سال‌های

۹۹۹-۱۰۰۵ هـ ق / ۱۵۹۰-۱۵۹۶ م^۱

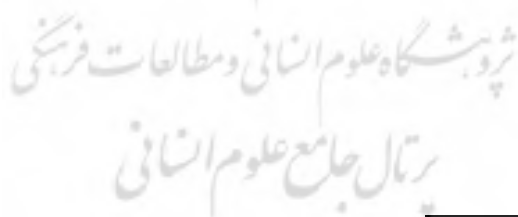
جهاد آیدوغموش اوغلو^۲

مترجمان: احمد برجلو^۳، نصرالله پورمحمدی املشی^۴

چکیده

در این مقاله، نقش ناحیه گیلان به عنوان عاملی تأثیر گذار در روابط بین دو دولت عثمانی و صفوی در فاصله سال‌های ۹۹۹-۱۰۰۵ هـ ق / ۱۵۹۰-۱۵۹۶ م که با زمامداری احمدخان کارکیا همراه بود، مورد بررسی قرار گرفته است. در دوره مورد بحث، دو دولت عثمانی و صفوی با وجود اختلافات اساسی بر سر ناحیه گیلان، با مصلحت اندیشی از اقدام نظامی اجتناب کردند، در این بین با وفات احمدخان والی سرکش و عاصی گیلان که به اختلافات دامن می‌زد، مسئله گیلان در سیاست خارجی هر دو دولت، نقش تنش زای خود را از دست داد. مقاله حاضر، بیشتر به تحلیل نامه نگاری‌های صورت گرفته بین طرفین درگیر، پرداخته و روابط دو دولت عثمانی و صفوی را از پرتو این نامه نگاری‌ها، مورد مذاقه و تحلیل قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: گیلان، احمد خان کارکیا، شاه عباس اول صفوی، روابط خارجی، دولت عثمانی، دولت صفوی.



۱. مقاله حاضر، از رساله دکترای جهاد آیدوغموش اوغلو (Cihat Aydo mu o lu)، باعنوان (شاه عباس اول و دوران او) در دانشگاه آنکارا، انستیتوی علوم اجتماعی، سال ۲۰۱۱ و از میان صفحات ۷۸-۹۰ گزینش شده است.

Aydogmusoglu@Ankara.edu.tr

۲. استادیار گروه تاریخ دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا، دانشگاه آنکارا

Ahmetborjlu@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۳



بیوگرافی مختصر از نویسنده

جهاد آیدوغموش اوغلو (cihat aydo mu o lu) در سال ۱۹۸۳ در شهرستان اولوبورلو واقع در استان اسپارتای ترکیه به دنیا آمد؛ تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان رسانید؛ سپس به اسپارتا آمد و تحصیلات متوسطه خود را در این شهر گذراند، در سال ۲۰۰۰ میلادی شروع به تحصیل در رشته تاریخ در دانشگاه آنکارا نمود، پس از اتمام تحصیلات، در سال ۲۰۰۵ تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد در رشته تاریخ ترک در دانشگاه آنکارا ادامه داد و پس از دفاع از پایان نامه خود تحت عنوان «تبریز در تاریخ» موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد شد، عنوان پایان نامه دکتری ایشان نیز «شاه عباس و دوران او» (ah Abbas ve zamani) می باشد که در سال ۲۰۱۱ موفق به دفاع از پایان نامه خود شد؛ تخصص ایشان بیشتر در زمینه صفویان و تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، دینی و فرهنگی دولت های ترک در ایران و تاریخ و جغرافیای آذربایجان می باشد. جهاد آیدوغموش اوغلو هم اکنون دانشیار دانشگاه آنکارا می باشد و در زمینه تاریخ عمومی ترک مشغول به تدریس و پژوهش می باشد، ایشان علاوه بر زبان ترکی، به زبانهای انگلیسی و فارسی نیز مسلط می باشند.

مقدمه

گیلان، به مرکزیت رشت، یکی از استان های ایران در جنوب دریای خزر و شمال کوه های البرز می باشد. این ناحیه دارای طبیعتی کوهستانی و جنگلی است که آب و هوای مرطوب و بارش فراوان برف و باران، خصیصه بارز آن می باشد. در دوران صفویان، ایالت گیلان متشکل از دو بخش شرقی و غربی بود. مرکز بخش شرقی آن، لاهیجان بود که شاه اسماعیل اول صفوی (سلطنت ۹۰۷-۹۳۰ هـ.ق/۱۵۰۱-۱۵۲۴ م)، پیش از تأسیس دولت مدتی در آن جا پناهنده شده بود، مرکز بخش غربی آن نیز رشت بود. این وضعیت پس از فتح کامل گیلان توسط شاه عباس اول صفوی (سلطنت ۹۷۷-۱۰۳۸ هـ.ق/۱۵۸۷-۱۶۲۹ م)، تغییر یافت و رشت مرکز اداری کل گیلان شد (Huart, 1945:782). در پی این رویداد، با پناهنده شدن احمدخان کارکیا، حاکم گیلان به دولت عثمانی، مسئله گیلان به عنوان یک مسئله دیپلماتیک، در روابط بین دو دولت عثمانی و صفوی حائز اهمیت گردید.



گیلان صاحب جمعیت قابل توجهی از اهل سنت بود و دولت عثمانی نیز به موجب سیاستی که داشت، به صورت پیوسته با مناطق سنی نشین ایران در ارتباط بود. به طور طبیعی اهالی سنی نشین گیلان در مجادلات بین دولت عثمانی و دولت صفوی به طرفداری از دولت عثمانی می‌پرداختند؛ اما طبق معاهده صلح استانبول که در سال ۹۹۹ هـ.ق/۱۵۹۰ م، مابین دولت‌های عثمانی و صفوی امضا شده بود، حامیان دولت عثمانی در داخل ایران در مقابل صفویان بدون ضمانت باقی مانده بودند (Gündoğdu, 2000:270). با توجه به شرایط پیش آمده، احمدخان حاکم گیلان نیز که بدون یار و یاور مانده بود، به دولت عثمانی پناهنده گردید.

غیر از مسئله جمعیت اهل سنت ساکن در گیلان، که سبب توجه دولت عثمانی به این ایالت گردیده بود، گیلان محل آمد و شد کاروان‌های تجاری عثمانی و یکی از پر رونق‌ترین مناطق ایران در زمینه صنعت ابریشم بود؛ هم چنین، به جهت نزدیکی به قزوین، پایتخت صفویان، از منظر استراتژیک نیز اهمیت فراوان داشت و دولت عثمانی در صدد بود با تصرف ایالت گیلان و امکان راه یابی سریع به پایتخت صفویان، این دولت را زمین گیر کند.

احمدخان کارکیا (۹۴۲-۱۰۰۵ هـ.ق/۱۵۳۶-۱۵۹۶ م)، پسر سلطان حسین کارکیا، یکی از امرای محلی گیلان بود. دودمان کارکیا، نسل خود را به امام زین العابدین، امام چهارم شیعیان منتسب می‌کردند، به این ترتیب احمدخان و نسل او، (سید)، به شمار می‌رفتند. بنابر همین نزدیکی، دوستی و احساس امنیت بود که شاه اسماعیل اول صفوی، به هنگام فرار از دست آق قویونلوها و پناهنده شدن در لاهیجان، از طرف اجداد احمدخان مورد حمایت قرار گرفته بود. با فوت پدر احمدخان در سال ۹۴۳ هـ.ق/۱۵۳۷ م، شاه تهماسب اول صفوی (سلطنت ۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق/۱۵۲۴-۱۵۷۶ م)، احمدخان را در حالی که یک سال بیشتر نداشت، به حکومت لاهیجان، مرکز بخش شرقی گیلان تعیین کرد (نژاد اکبری مهربان، ۱۳۸۷: ۵۷).

احمدخان، بعد از سپری کردن روزگار کودکی و تصاحب رسمی قدرت بخش شرقی گیلان، به دست اندازی در بخش غربی پرداخت و کل ایالت گیلان را تحت حاکمیت خود، درآورد؛ اما ستاره اقبال او می‌بایست، فراز و فرود زیادی را می‌دید؛ بنابراین، احمدخان که در دوران سلطنت شاه تهماسب،



غائله‌های فراوانی را به وجود آورده بود، از سال ۹۷۵ هـ.ق/۱۵۶۸ م، به مدت ۱۰ سال در دو قلعه قهقهه (در اردبیل) و استخر (در شیراز) زندانی بود و این امر، سبب کینه و دشمنی شدید او نسبت به صفویان گردید (Gündoğdu, 2000:27).

پس از وفات شاه تهماسب و جلوس شاه محمدخدابنده (۹۸۵-۹۹۶ هـ.ق/۱۵۷۸-۱۵۸۷ م)، احمدخان، بنا به توصیه همسر شاه محمدخدابنده (مهدعلیا، مادرشاه عباس اول)، که از نزدیکان احمدخان بود، از زندان آزاد شد و بار دیگر به حکومت گیلان، منصوب گردید؛ هم چنین، بنا به توصیه مهدعلیا، شاه محمدخدابنده، خواهر خود، مریم سلطان خانم (دختر شاه تهماسب اول) را به ازدواج احمدخان درآورد (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۷۹)، به این ترتیب در زمان شاه محمدخدابنده، احمدخان به حاکم مطلق گیلان تبدیل شد؛ اما پس از امضای معاهده صلح بین دولت عثمانی و دولت صفوی در سال ۹۹۹ هـ.ق/۱۵۹۰ م، احمدخان با اعطای پناهندگی به مخالفان شاه عباس و رد تقاضای اعاده آن‌ها از جانب دولت صفوی، آشکارا به مخالفت با شاه عباس پرداخت (Burton, 1997:69). علاوه بر این، خواجه مسیح که در سال ۹۹۷ هـ.ق/۱۵۸۸ م، توسط احمدخان از وزارت عزل شده بود، به قزوین آمد و شاه عباس را به فتح گیلان تشویق کرد، شاه عباس نیز که نفوذ امیران قزلباش را در هم شکسته بود، در صدد بود تا حاکمانی را که سر ناسازگاری داشتند و به صورت مستقل عمل می‌کردند، تحت اطاعت خود درآورد؛ از این روی احمدخان که می‌دانست، شاه عباس پس از انعقاد معاهده صلح با دولت عثمانی سراغ او خواهد رفت، سفیری را به استانبول فرستاد و از باب عالی (دولت عثمانی) تقاضای یاری کرد. احمدخان در نامه خود، این گونه نوشت: اگر شما (لشکر عثمانی)، با کشتی‌ها از طریق دریای خزر به گیلان بیایید، بدون هیچ زحمتی می‌توانید کل گیلان را تصرف کنید، من نیز می‌توانم به شما کمک کنم و در فتح ایران شما را یاری رسانم (پازوکی، ۱۳۱۷: ۳۱۴).

به جهت نزدیکی گیلان، به قزوین، پایتخت صفویان، استقرار نیروهای عثمانی در این منطقه می‌توانست خطر و تهدید بسیار مهمی برای دولت صفوی به وجود آورد. شاه عباس نیز که از این موضوع نگران بود، به دنبال تحولات پیش آمده، مذاکرات دیپلماتیک با دولت عثمانی را آغاز کرد. احمد خان حاکم گیلان نیز از دسیسه چینی بر علیه ایران دست برنمی‌داشت، سفیر احمدخان، حسام الدین تاجر



لنگرودی، در سپتامبر ۱۵۹۱ م / ۱۰۰۰ هـ.ق به استانبول، رسید و پیغام پادشاه متبوع خویش را تسلیم باب عالی، کرد. احمدخان در نامه خود اعلام کرده بود که: نصف گزیده مملکت تحت حاکمیت خویش را به پادشاه عثمانی هدیه می‌کند (Gündoğdu, 2000:28) و برای مابقی قلمروش نیز به نام خود و فرزندانش از باب عالی تقاضای منشور حکومت کرده بود (Selaniki, 1999:255)؛ هم چنین احمدخان به دولت عثمانی، اعلام کرده بود که: اگر از شیروان، سپاهی از طریق دریا به لاهیجان فرستاده شود، می‌تواند قلعه را تسلیم کند. این عمل احمدخان برنامه‌ای برای نجات اقتدار و حاکمیت خود بود؛ زیرا به خوبی می‌دانست که شاه عباس در پی احیای حاکمیت صفویان در گیلان است (ترکمان، ۱۳۸۷: ۴۴۹ / ۱).

در این بین، رجال و دولتمردان عثمانی که در حفظ دوستی با صفویان مصمم بودند به نامه‌های احمد خان اعتنایی نکردند و به حفظ رابطه دوستی و عدم اختلاف با دولت صفوی رأی دادند، به این ترتیب سفیر احمدخان، به حضور پادشاه عثمانی راه نیافت و بازگردانده شد (Gündoğdu, 2000:28). شاه عباس نیز در باب قضیه احمدخان به جهت وجود خطر تهدید ازبکان از شرق قلمرو صفوی، پافشاری بی جهت و بهانه تراشی نکرد و قصد برهم زدن معاهده صلح بین دولت صفوی و دولت عثمانی را نکرد.

بروز حادثه‌ای، در سال ۱۰۰۰ هـ.ق / ۱۵۹۱ م، به شدت، سبب اختلاف و ناسازگاری شاه عباس و احمدخان گردید. ماجرا از این قرار بود که شاه عباس قصد داشت، دختر کوچک احمدخان را به نامزدی پسرش، صفی میرزا درآورد، در این هنگام، صفی میرزا، چهار ساله و دختر احمدخان، پنج ساله بودند. احمد خان، در جواب درخواست شاه عباس، او را پادشاه خطاب می‌کند و می‌نویسد که پس از فوت پسرش، سلطان حسین، دختر پنج ساله‌اش، تنها فرزند باقی مانده او می‌باشد و به همین جهت، به شدت، به دخترش وابسته می‌باشد و در پایان نیز از شاه عباس، عذر خواهی کرده و عفو و بخشش او را، تقاضا می‌کند (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۴۷)؛ اما شاه عباس در امر وصلت با احمدخان اصرار داشت؛ از این روی، منجم خود، ملا جلال را به عنوان میانجی به سوی احمدخان فرستاد (۲۲ مارس ۱۵۹۱ م / ۱۰۰۰



هـق)، در این بین احمدخان نیز، پس از دیدار با ملاجلال و آگاهی از موضع مصمم شاه عباس، مجبور به قبول پیشنهاد او، گردید (ملاً جلال الدین، ۱۳۶۶: ۱۰۸).

اختلافات بین شاه عباس و احمدخان تمامی نداشت، این بار، مسئله امیران پناهنده صفوی به گیلان در دسر ساز شد. برخی از امیران پدر شاه عباس (شاه محمدخداپنده) و روسای سرکش قزلباش به احمدخان پناهنده شده بودند؛ از این روی، شاه عباس با نامه نگاری خواهان اعاده پناهندگان عاصی گردید و ناراحتی شدید خود را از این موضوع ابراز داشت (Iskender Bey Münşi, 1945:138)، در مقابل، احمدخان نیز با مشاهده میزان خشم شاه عباس و ترس از اقدام نظامی او، امیران فراری و پناهنده را با امید بخشش و عفو آن‌ها به قزوین فرستاد؛ اما این امیران پیش از ورود به قزوین کشته شدند و اجساد آن‌ها به نمایش گذاشته شد. پس از این واقعه احمدخان به دوستی و اطاعت از دولت عثمانی متمایل گردید، از طرف دیگر، هیئتی را نیز نزد تزار روسیه، به مسکو، فرستاد (Farmayan, 1969:13).

در نتیجه تحولات پیش آمده، پریشانی و ناآرامی بر روابط شاه عباس و احمدخان حکمفرما شد و جنگ، اجتناب ناپذیر گردید. در نهایت، آگاهی شاه عباس از محتوای نامه احمدخان به باب عالی که در آن نصف ناحیه تحت حاکمیت خویش را به عنوان پیشکش و هدیه به پادشاه عثمانی بخشیده بود، سبب خشم شدید شاه عباس گردید. مراتب خشم شاه عباس به احمدخان اطلاع داده شد و در مورد رفتار سرزده در باب نامه نگاری با باب عالی از او پرسش شد و احمدخان ابراز بی اطلاعی کرد؛ اما شبکه اطلاعاتی قوی شاه عباس، متن نامه و حتی نام سفیر (خواجه حسام الدین)، را کشف کرده بود و انکار احمدخان سودی نداشت. در نهایت، کاسه صبر شاه عباس لبریز گشت و تصمیم به از میان برداشتن خاندان کارکیا و احمدخان گرفت (Iskender Bey Münşi, 1945:139)؛ به همین جهت، شاه عباس طی نامه ای^۱ به باب عالی که توسط سفیر خود، بایزید آقا ارسال کرد، تأکید کرد که: گیلان،

۱. این نامه، در اواسط ماه رجب سال ۱۰۰۰ هـ ق / ۱۵۹۱ م، به استانبول واصل گردید. شاه عباس در این نامه، چنین نگاشته بود: سابقاً احمدخان حاکم گیلان، سفیری را به آستانه سعادت (استانبول)، فرستاده و مملکت خود را به عنوان هدیه به پادشاه بخشیده است؛ اما او هیچ صلاحیت و اختیاری در آن مملکت ندارد. بر همگان آشکار است که: ملک گیلان، ملک موروثی ما است و از پدرانمان به ما ارث رسیده است، در این صورت احمدخان، ملک چه کسی را بخشش می‌کند (Selaniki, 1999:267).



بخشی از خاک دولت صفوی می‌باشد. بعد از این نامه نگاری، شاه عباس با اندکی تعلل، در پاییز سال ۱۰۰۰ هـ.ق / ۱۵۹۱ م، یکی از فرماندهان گزیده خود و وکیل سلطنت، فرهادخان قره مانلو و برادرش ذوالفقارخان را در رأس سپاهیان صفوی برای گوشمالی دادن احمدخان و برقراری حاکمیت صفویان در گیلان، به آن منطقه، فرستاد. احمدخان، با دریافت خبر شکست سپاه ۲۰ هزار نفری خود، متشکل از پیاده و سواره به فرماندهی امیرعباس، در مقابل سپاهیان صفوی که مجهز به تفنگ بودند، با یک فروند کشتی به شهر شیروان که تحت حاکمیت دولت عثمانی بود، متواری شد (Kiliç, 2001:137). پس از فرار احمدخان، شاه عباس، شخصاً متوجه گیلان شد و آن ایالت را تحت حاکمیت دولت صفوی درآورد، شاهزادگان خاندان گیلان مورد عفو قرار گرفتند^۱، حکومت گیلان نیز به مهدی خان شاملو رسید، در این اثنا، امرای گیلان نیز به حضور شاه عباس رسیدند و فرمانبرداری خود را اعلام کردند (ترکمان، ۱۳۸۷: ۴۵۱/۱).

شاه عباس، پس از چند انتصاب اداری در گیلان و لاهیجان، با هدف مقابله با ازبک‌ها در خراسان، از گیلان خارج شد؛ اما اندکی بعد در سال ۱۰۰۱ هـ.ق / ۱۵۹۲ م، شورش شاه ملک رخ داد که مقام سپهسالاری ((بیه پیس)) را داشت، از این روی، فرهادخان، الله قلی بیگ و حسین بیگ شاملو (رئیس محافظان)، از جانب شاه عباس برای سرکوبی شورش گیلان گسیل شدند. در نتیجه این اقدام نظامی، شاه ملک کشته شد و مردم گیلان از ظلم و ستم او رهایی یافتند. بعد از آرام گشتن اوضاع، شاه عباس، فرهادخان روملو را به حکومت گیلان منصوب کرد (پازوکی، ۱۳۱۷: ۳۱۴)؛ اما مدتی بعد، در نتیجه سیاست‌های شاه عباس، حکومت گیلان و شیراز، دست به دست گردید و فرهادخان، به حکومت شیراز و درویش محمدخان روملو، به حکومت گیلان، منصوب گردیدند (Iskender Bey (Münşi, 1945:234)). با فتح گیلان توسط شاه عباس، جغرافیای دیلم^۲ نیز به قلمرو دولت صفوی ملحق شد و اداره آن توسط والیانی که برای گیلان تعیین می‌شدند، انجام می‌گرفت (Ateş, 1993:3-6,57).

۱. شاه عباس، دختر احمدخان را که نامزد پسرش، صفی میرزا بود، به همراه خود به قزوین آورد (پارسا دوست، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

۲. دیلم، به منطقه کوهستانی گیلان (در شمال ایران)، اطلاق می‌شود.



همان طور که ذکر گردید، احمدخان بعد از فرار از گیلان به شیروان و خاک عثمانی، نزد حسن پاشا، والی این شهر پناهنده شده بود؛ از این روی، حسن پاشا با ارسال نامه ای به استانبول، از باب عالی در خصوص چگونگی اقدام در رابطه با احمدخان کسب تکلیف کرده بود، در جوابنامه ای که از جانب باب عالی، برای حسن پاشا، ارسال شده بود، او را مأمور کرده بودند که احمدخان را در مکانی در شیروان، اسکان دهد و کلیه مخارج او را از خزانه شیروان پرداخت کند (Selaniki,1999:271).

پس از پناهندگی احمدخان به حکومت عثمانی، مکاتباتی میان دو دولت انجام گرفت، شاه عباس، سیدی (صیدی) بیک ایشیک آقاسی را به عنوان سفیر، به همراه نامه ای به استانبول فرستاد. شاه عباس در نامه خود تأکید کرده بود که: اولکای (اولکه) گیلان، از قدیم الایام، تحت تصرف صفویان بوده و احمدخان نیز تبعه دولت صفوی می‌باشد و به جهت سرکشی و ظلم و ستمی که به مردم روا داشته است، دولت صفوی، سپاهیان خود را به سوی او فرستاده و اراضی گیلان را به اولکای صفوی الحاق کرده است؛ جدای از این، شاه عباس خاطر نشان می‌کند که: پناهنده شدن احمدخان به دولت عثمانی، مغایر معاهده صلح استانبول (۹۹۹ هـ.ق / ۱۵۹۰ م)، منعقد بین دو دولت می‌باشد و احتمال بروز فتنه، از طرف احمدخان برای دو دولت وجود دارد، به همین جهت شایسته است که او بازداشت و به دولت صفوی تحویل داده شود (Kiliç,2001:137). سلطان مراد سوم (سلطنت ۹۸۱-۱۰۰۴ هـ.ق/۱۵۷۴-۱۵۹۵ م)، پادشاه عثمانی نیز در پاسخ نامه شاه عباس، به نامه‌ای که در ژوئن ۱۵۹۲ م/۱۰۰۱ هـ.ق نوشت، اعلام کرد که: به مرزهای تثبیت شده دو دولت در معاهده صلح استانبول پایبند است و در باب احمدخان نیز تصریح کرده بود، چون او از زمان‌های دور با دولت عثمانی در ارتباط بوده است، پناهنده شدنش به دولت عثمانی مغایر شرایط صلح نیست، هم چنین از شاه عباس می‌خواهد که احمدخان را عفو کرده و با نزدیکان او به خوبی رفتار کند و منصب و حکومت گیلان را به او بازگرداند (Feridun Bey,1275:c2/ 254).

شاه عباس نیز در جوابنامه ای که برای سلطان مراد سوم می‌نویسد، اعلام می‌کند که: با بازگشت احمدخان هیچ مخالفتی ندارد؛ اما اعاده منصب به او را غیر ممکن می‌داند؛ زیرا احمدخان به رعیت گیلان ظلم کرده و هیچ مقبولیتی نزد آنان ندارد (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۸۰).



اقامت احمدخان در شیروان (شماخی) دیری نپایید. هنگامی که اجازه رفتن او به استانبول صادر گشت، شخصاً به منظور استمداد از سلطان مراد سوم، برای بازپس گیری مملکت خویش (گیلان)، از شیروان به استانبول رفت و در اواخر سال ۱۵۹۲ م / ۱۰۰۱ هـ.ق به استانبول رسید. احمدخان در استانبول به سلطان مراد سوم پناهنده شد. احمدخان در ۱۳ ژانویه ۱۵۹۳ م / ۱۰۰۱ هـ.ق به دیوان و حضور پادشاه، باریافت، یک ماه بعد از آن نیز به حضور سینان پاشا، وزیر اعظم رسید و مورد تسلی و التفات قرار گرفت؛ اما چون به گرمی از طرف عثمانی ها مورد قبول واقع نشد، با حالت ناراحتی از دولت عثمانی برای زیارت مشهدین^۱ رخصت خواست (Kütükoğlu, 1993:210).

استرداد و اعاده احمدخان، به قدری برای شاه عباس، اهمیت داشت که در مکاتبات او با دربار بابرین هند نیز انعکاس یافت. شاه عباس در نامه خود به جلال الدین اکبرشاه (سلطنت ۹۶۴-۱۰۱۳ هـ.ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵ م)، پادشاه بابرین هند، ضمن بیان فتوحات خود، واقعه پناهندگی احمدخان به دولت عثمانی را شرح داده و به مکاتبات انجام شده با دربار عثمانی اشاره می‌کند. مضمون نامه شاه عباس، به اکبرشاه گورکانی (بابری)، این چنین است:

احمدخان که نان و نمک ما را خورده بود، حق آن را ادا نکرد. از پشت به ما خنجر زد، نسبت به اهالی گیلان با خشونت و شدت رفتار کرد، به نابودی حکومت ما اقدام نمود. ما به او لطف و مرحمت نشان دادیم؛ اما او جواب این مرحمت را با نقشه نابودی ما پاسخ داد. صبر و ملایمت ما را به گونه دیگری برداشت کرد و بدتر از همه، این که به کشور دیگری پناهنده شد، جدای از این، پیوسته در حال برنامه ریزی برای تصرف ایران است. مردم گیلان، شایسته یک حاکم خوب هستند و به حکومت مجدد احمد خان به گیلان راضی نیستند. اگر احمدخان خواهان بازگشت است، او را می‌بخشیم؛ اما در رابطه با این که او حاکم گیلان باشد یا نه، ما تصمیم می‌گیریم (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۸۱).

اینک، به مکاتبات رد و بدل شده میان شاه عباس اول و سلطان مراد سوم و روند حوادث به وقوع پیوسته، می‌پردازیم.

^۱. نام منطقه‌ای است در نزدیکی بغداد که مزار حضرت علی (ع) و امام حسین (ع)، در آن واقع شده است.



شاه عباس با سعد الدین افندی^۲، استاد سلطان مراد سوم و وزیران او نیز در رابطه با مسئله گیلان مکاتباتی انجام داد. شاه عباس در نامه‌های خود تأکید می‌کند که احمدخان، فرد فریب کار و حقه بازی است که علیه شاه خویش، عصیان کرده است، او هم چنین اقامت احمدخان در استانبول را برای هر دو دولت خطرناک می‌داند و با اصرار، اعاده احمدخان را از دولت عثمانی طلب می‌کند. شاه عباس در نامه خود به سعد الدین افندی، چنین می‌نویسد: هرکسی می‌داند که حکومت گیلان از زمان‌های دور بر عهده ما بوده است، حکومت آن‌ها (احمدخان و اجداد او (خانان کارکیا)) بر گیلان با موافقت و تصویب خاندان من محقق شده است. هرگاه گناه و اشتباهی از آن‌ها، سر می‌زد، با مجازات و تنبیه اجداد من مواجه می‌شدند. احمدخان به رعایای خویش و مملکت ما خیانت کرده است، او برای این که جرم و گناه خویش را با دولت شما تقسیم کند، به شما پناهنده شده است و این موضوع رعیت و دولت ما را رنجیده خاطر کرده است. من پیش‌تر نیز با ارسال نامه ای، اعاده او به ایران را از شما خواستار شده بودم، در معاهده صلح میان دو دولت عثمانی و ایران، ماده ای وجود دارد مبنی بر این که: اگر شورشیان و فراریانی از هر دو طرف، به طرف مقابل پناهنده شوند، باید به کشور خود، تسلیم و اعاده گردند. احمدخان به عنوان رعیت مملکت من به دولت عثمانی پناهنده شده است و پادشاه بلند مرتبه، این فرد را پذیرفته است. در معاهده میان ما، چنین ماده ای وجود ندارد. اگر یکی از شاهزادگان ایران به کشور شما بیاید، شما باید او را اعاده نمایید و این کار برای جهان اسلام شایسته تر و بهتر است، عکس آن نیز به زیان هر دو مملکت می‌باشد. حمایت پادشاه از یک فرد جانی، جایز نمی‌باشد، این موضوع ما را از منظر روابط بین دو کشور مأیوس و ناامید می‌کند و به منزله نادیده گرفتن خدمات ما می‌باشد. من به عدالت خداوند اعتماد و اطمینان دارم؛ از این روی اقدامی مغایر با معاهده امضا شده میان دو کشور انجام نداده‌ام. برای آرامش و رفاه مسلمانان هر چه از دستم برمی‌آید، انجام داده و انجام خواهم داد؛

۲. خواجه سعد الدین افندی (۹۴۳-۱۰۰۸ هـ/ق ۱۵۳۶-۱۵۹۹ م)، مورخ، شیخ الاسلام و مدرس ترک بود. در دوران ولیعهدی سلطان مراد سوم، استادی او را بر عهده داشت، به همین جهت با جلوس سلطان مراد سوم، به تخت سلطنت در سال ۹۸۱ هـ/ق ۱۵۷۴ م، با عنوان «خواجه سلطانی»، یکی از افراد ذی نفوذ در امور دولت بود. مکاتباتی نیز با شاه عباس اول صفوی در موضوعات سیاسی و اجتماعی داشته و میانجی دولت عثمانی و صفوی بوده است، هم چنین نویسنده کتاب مشهور «تاج التواریخ»، در رابطه با تاریخ عثمانی می‌باشد.



اما از دولت عثمانی نیز درخواستی دارم، اگر به دنبال تحکیم روابط دوستی میان دو دولت هستید به احمدخان اجازه اقامت و زندگی در مملکت عثمانی را ندهید (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۸۲-۲۸۴).

سعد الدین افندی نیز، در جواب نامه شاه عباس، این چنین نوشت: اگر مهمانی به دربار ما پناهنده شود و اگر این مهمان، سید باشد و گذشته از این، اگر این مهمان، مسلمان باشد، طبق دستور شریعتمان، او را می‌پذیریم. در نامه گذشته، ما را به نقض عهدنامه متهم کردید، در حالی که ما هیچ موقع معاهدات خود را نقض نکرده‌ایم. از دید ما مهمان، حبیب خداست، بیرون کردن مهمان نیز مغایر دین ما و شما است. احمدخان، سید، شاعر و بنده خدا است. نیت او، ناراحتی شما و تعرض به ملکتان نیست. اگر اشتباهی صورت گرفته، در گذشته بوده، اکنون احمدخان، خود را فردی دل بسته و متعلق به مملکتش می‌داند و از شما تقاضای عفو و بخشش دارد. در دین ما نیز عفو و بخشش کار بزرگان است. نیت احمدخان زندگی زیر سایه شاه صفوی است و به هیچ عنوان قصد جنگ و مجادله با شما را ندارد و بازگشتش به ایران نیز به خواست خودش بستگی دارد (همان: ۲۸۴-۲۸۷).

شاه عباس نیز، در جواب نامه خواجه سعدالدین، این چنین نوشت: شما، آن مرد (احمدخان) را فردی با احترام نسبت به خداوند و اهل بیت معرفی می‌کنید؛ اما یک فرد مسلمان باید از شروط و قواعد دین خود پیروی کند و اگر در موضوعات انسانی و اخلاقی، رفتاری مغایر، از او سر زد، مجازاتش لازم است. اگر شخصی به دیگران ظلم کرده و اموال آن‌ها را غصب کند و از راه‌های غیر مشروع برای خود مال و ثروت جمع آوری کند و حتی به نوامیس مردم تسلط یابد، چنین انسانی نمی‌تواند مسلمان باشد و حتی اگر مسلمان باشد به سبب گناهش، باید مجازات شود. اگر فردی، امری مغایر شریعت انجام داد، برای بار نخست باید او را نصیحت کرد؛ اما زمانی که نصیحت فایده‌ای نداشت، طبق فرمان خداوند باید با او مقابله کرد. کسانی که به بیت الله می‌روند، می‌بایست دل‌هایشان تمیز و از شر شیطان به دور باشد. اگر مسلمانی به حج برود و درون و قلبش منزّه نباشد، ایمانش ارزشی ندارد. شما هر اندازه از احمدخان برای من تمجید و تعریف کنید، فایده‌ای ندارد. این فرد، در یک مملکت اسلامی، به ناموس انسان‌ها، تعرض و مساجد را ویران کرده و انسان‌های بی‌گناه را به قتل رسانده، سپس به فکر پناه جستن به ممالک چندی برآمده است؛ اما این ممالک با آگاهی از نیت احمدخان، از پذیرفتنش سرباز



زده‌اند. خواجه سعدالدین، شما در نامه خود از من خواسته‌اید که احمدخان را عفو کنم؛ اما آیا انسانی که کارهای مغایر با دین و اعتقاد خود انجام می‌دهد، مجازاتی ندارد؟ آیا در دین اسلام مجازاتی برای مجرمین وجود ندارد؟ احمدخان می‌تواند به قلمرو حکومت صفوی بازگردد؛ اما ما درباره او تصمیم خواهیم گرفت و در رابطه با اعاده او، هم چنان اصرار داریم. اگر احمدخان مرتکب خطا نمی‌شد، همانند خاندان و پدرش مورد حمایت ما بود؛ اما زمانی که مسئله تعرض و خون ریزی باشد، نه من و نه شاهان پیشین به این موضوع رضایت نشان نداده‌ایم، ما خواهان دوستی دو کشور هستیم، ما با دولت عثمانی معاهده داریم. حضور احمدخان در دربار عثمانی برای شما نیز خطرناک است؛ زیرا قصد و نیت این شخص، شرّ و بدخواهی است. ما هم چنان بر خواسته خود اصرار داریم و خواهان اعاده احمدخان به شاه ایران هستیم؛ زیرا این امر برای دوستی دو دولت و تداوم صلح، مفید و لازم است (همان: ۲۸۷-۲۹۳).

شاه عباس، هم چنین، نامه ای نیز خطاب به وزیران سلطان مراد سوم نوشت و در آن به صورت خلاصه، پیشرفت و گسترش روابط سیاسی و تجاری میان دو کشور را منوط به اعاده احمدخان به ایران دانست و از وزیران سلطان خواست تا برای از میان برداشتن این مانع، به عنوان میانجی با سلطان مراد رایزنی کنند و در نهایت اعلام می‌دارد که نیت او برقراری صلح و دوستی میان دو کشور می‌باشد (همان: ۲۹۳-۲۹۷).

همان طور که ذکر گردید، احمدخان نیز که محیط و شرایط مناسبی را برای تحقق خواسته‌هایش در استانبول پیدا نکرده بود، در اوایل آوریل ۱۵۹۳ م / ۱۰۰۲ هـ.ق، با اجازه دولت عثمانی به بغداد رفت (Selaniki, 1999:311). دولت عثمانی دو ماه پس از رفتن احمدخان به بغداد، با ارسال نامه ای به شاه عباس، وعده شاه، مبنی بر مصونیت احمدخان در صورت بازگشت به ایران را خاطر نشان می‌کند، علاوه بر این اعلام می‌دارد که احمدخان بعد از زیارت کربلا به ایران بازخواهد گشت و هیچ آسیبی به معاهده میان دو دولت نخواهد رسید (Edhem, 1341: 303).



احمدخان مدتی پس از اقامت در عراق، با امید پیدا کردن حامی جدیدی^۱ برای تحقق بخشیدن به آمال خود و پیدا کردن آزادی عمل، به فکر رفتن به نقطه ای دیگر افتاد، به همین منظور، خانواده خود در شیروان را بهانه قرار داد و با کسب اجازه از وزیر مشیر خضر پاشا، محافظ بغداد، به سمت شیروان حرکت کرد (ژوئیه ۱۵۹۴ م / ۱۰۰۳ ه.ق)؛ اما پس از رسیدن به گنجه، به خاطر تلاش برای برقراری ارتباط با عبدالله خان ازبک، توسط محمودپاشا، بیگلربیگی گنجه محبوس شد (Selaniki, 1999:382)؛ زیرا دولت عثمانی از اقدامات احمدخان و به تبع آن آسیب دیدن معاهده صلح میان ایران و عثمانی نگران بود.

دولت عثمانی به جهت (سید^۲)، بودن احمدخان به قتل او رضایت نمی داد، به همین جهت اجازه اقامت احمدخان را ابتدا در توکات (توقات) و سپس در اسکودار (استانبول)، صادر کرد؛ زیرا حضور احمدخان به عنوان مخالف حکومت ایران در مرکز حکومت عثمانی، با سیاست آن دولت سازگار بود و دولت عثمانی می توانست در هنگام لزوم، احمدخان را بر علیه ایران برانگیزد. احمدخان پس از اقامت در استانبول به دلیل انتسابش به سادات، حرمت و احترام فراوانی دید و برایش مواجب تخصیص داده شد. او باقی عمر را در استانبول گذراند و سرانجام در سال ۱۰۰۵ ه.ق / ۱۵۹۶ م، در سن ۶۳ سالگی، در این شهر به دور از وطن خویش درگذشت (ترکمان، ۱۳۸۷: جلد ۱ / ۵۲۹). در حق او گفته شده که: فردی فاضل، شاعر و بسیار زیرک بود (نژاد اکبری مهربان، ۱۳۸۷: ۶۰).

با مرگ احمدخان، دوره بحرانی در روابط دو دولت عثمانی و صفوی که با پناهندگی او به دولت عثمانی شروع شده بود، با مصلحت اندیشی طرفین و اجتناب از اقدامات برهم زننده صلح میان دو کشور، به خودی خود به پایان رسید. همان گونه که دولت عثمانی برای جلوگیری از بروز جنگ با دولت صفوی، عرصه را بر فعالیت ها و اقدامات احمدخان محدود می کرد، دولت صفوی نیز به دلیل مشکلات داخلی و خطر تهدید ازبکان از شرق قلمرو خویش، از کشیده شدن مسئله به ابعاد نظامی خودداری می کرد.

۱. این حامی جدید، دشمن دولت صفوی در شمال شرق، یعنی ازبکان بودند که با حملات خود به خراسان، صفویان را آزار می دادند.

۲. نسب احمدخان، به فردی به نام کارکیا بن امیر کیا، که از نسل امام علی (ع) بود و در قرن چهارم در گیلان حکومت می کرد، می رسید، نگاه کنید به: (Uzunçarşili, 1964:73).



منابع

- پارسا دوست، منوچهر، شاه عباس اول، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۸۸.
- پازوکی، رضا، تاریخ ایران (از مغول تا افشاریه)، شرکت چاپخانه فرهنگ، تهران، ۱۳۱۷.
- ترکمان، اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۷.
- ثابتیان، ذبیح الله، اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳.
- ملاً جلال الدین، روزنامه ملاً جلال، به کوشش سیف الله وحید نیا، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶.
- نژاد اکبری مهربان، مریم، شاه عباس کبیر، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسا، تهران، ۱۳۸۷.
- منابع لاتین:

- Ateş, Ahmet, "Deylem", İstanbul, C:3, sayfa:567-573,1993.
- Burton, Audrey, The Bukharans:Adynastic, Diplomatic And Commercial History(1550-1702), Curzon Press, Great Britain,1997.
- Edhem, Halil, "Karkeyaiyyeden Han Ahmedin İlticasi Hakkında Bir Vesika", Türk Tarih Enjümeni Mecmuasi, İstanbul, sayfa:297-304,1341.
- Farmayan,Hafez.F, The Beginings Of Modernization In Iran: The Policies And reforms Of Shah Abbas I(1587-1629),Middle East Center University Of Utah, Salt Lake City, Utah 1969.
- Feridun Bey, Mecmua-i Münşeat-i Feridun Bey, İstanbul,c: II,1275.
- Gündoğdu, Abdullah, "Osmanli Diplomasisinde Örnek Bir Olay: Gilan Sorunu(1591-1594)", Kök Araştırmalar, Osmanli Özel Sayisi, Sayfa:25-30, 2000.
- Huart, C.I, "Gilan",İA, Meb, İstanbul,c:4, Sayfa: 782-783,1945.
- İskender Bey Münşi, Tarih-I Alem Ara-I Abbasi, Çev: Ali Genceli, c: II, Kısmi I, Ttk, 1945.
- Kiliç, Remzi, XVI ve XVII yüz yıllarda Osmanli-İran Siyasi Antlaşmaları, Tez Yayınları, İstanbul, 1993.

Selaniki, Mustafa Efendi, Tarih-I Selaniki, Haz: Mehmet İpşirli,C: ۱,TTK, Ankara, 1999.

Uzunçarşılı, İsmail Hakki, "Osmanli Devletine İltica Etmiş Olan Karkeya Hanedanından Ahmet Han Nerde Vefat Etti?",Belleten, TTK, Ankara, Sayfa:73-83, 28/109(1964).

Kütükoğlu,Bekir,osmanlı-iran siyasi münasebetleri(1578-1612),İstanbul fetih cemiyeti yayınları,İstanbul 1993.

